فهرست

[موضوع: فقه/نکاح/مبحث نگاه/حکم خنثی 2](#_Toc157443869)

[پیشگفتار 2](#_Toc157443870)

[نکته اول 2](#_Toc157443871)

[نکته دوم 3](#_Toc157443872)

[بحث «و منها مقام الشهاده» 3](#_Toc157443873)

[وجوب تحمل شهادت 4](#_Toc157443874)

[نظر اول 4](#_Toc157443875)

[نظر دوم 4](#_Toc157443876)

[نظر سوم 4](#_Toc157443877)

# موضوع: مبحث نگاه/ استثنائات از عدم جواز نظر به اجنبی

# پیشگفتار

در استثنائات از عدم جواز نظر به اجنبی و اجنبیه، عرض کردیم که این سه منهای دو و سه و چهار ممکن است به یک اصل که همان تزاحم است بازگردد و ذیل همان منهای سوم که معارضة کل ما هو اهم فی نظر الشارع مراعاته قرار گیرد و بر اساس این در ذیل این تزاحم حدود هفت نکته‌ای اشاره شد.

در تکمیل این مباحث و برای استدراک از بعضی نکات در فرع اول یک مطلبی را عرض می‌کنیم یعنی در منهای اول از این سه که در منهای دوم در عروه است و پس از آن هم به منهای مقام شهادت می‌پردازیم که یک نکات تکمیلی دارد.

در منهای اول از این سه منها یا منهای دوم که عبارت مرحوم سید این بود که و منها: مقام الضرورة کما إذا توقّف الاستنقاذ من الغرق أو الحرق أو نحوهما علیه أو علی المسّ. یک مطلبی را باید توجه داد که فکر می‌کنم در کلام آقای زنجانی به عنوان یک احتمال توجه شده است.

الا منهای مقام الضروره را بر این اساس بردیم که یکی از مصادیق تزاحم را بیان می‌کند و مثال هم این طور بود إذا توقّف الاستنقاذ… علیه یعنی علی النظر أو علی المسّ. یعنی دو تکلیف در امتثال جمع آن‌ها نشاید، یکی انقاذ است و دیگری اینکه نگاه نکن. این مقام ضرورت در واقع می‌خواهد بگوید یک تزاحمی حاصل شده است و یکی اعم است، این جور که معنا می‌کردیم طبعاً مصداقی از آن منهای سوم و منهای بعدی می‌شد.

ممکن است احتمال دیگری غیر از این مطرح کرد و آن اینکه مراد از ضرورت یک ضرورت و اضطرار در کار خود شخص باشد و مراد استنقاذ، یعنی نجات دادن خود باشد، خود او غرق شده است بخواهد نجات پیدا بکند، یک ناجی غریق زن آمده است و باید دست او را بگیرد، ممکن است بگوییم این فرع این را می‌گوید البته این خلاف ظاهر است. منتهی این اهمیت ندارد که الضروره اینجا یعنی ضرورت برای نجات دادن دیگری را می‌گوید که در تزاحم است از یک جهت یا ضرورت در کار خود را می‌گوید. ظاهر اولی است دومی احتمال است.

# نکته اول

نکته مهم اینجا این است که یک منهای مستقل در بحث می‌خواهیم به عبارت دیگر این تزاحم یا اضطراری که برای نجات دیگری می‌گوییم اینها در خود شخص هم متصور است این را باید توجه داشته که گاهی در کار خود شخص است او غرق می‌شود و او مشکل دارد و در تزاحم واقع شده است و برای نجات خود باید لمس نامحرم بکند، اصل این نکته درستی است اما عبارت کدام را می‌گوید خیلی مهم نیست.

# نکته دوم

این است که یک استثناء از باب اضطرار می‌باشد و یک استثناء از باب تزاحم، استثناء از باب اضطرار یعنی حاکم شدن عنوان اضطرار یا حرج یا ضرر. این باید صدق عرفی بکند بگویند اینجا یک اضطراری وجود دارد اگر حال اضطرار عرفی وجود دارد و یا ضرر وجود دارد یا حرج وجود دارد عناوین حاکمه لا ضرر و لا حرج و رفع اضطرار می‌گوید آن حکم را برداشتم، حکمی دارد ولی او الان مضطر به معالجه است و یا مضطر به چیز دیگری است می‌گوید حکم حرمت نظر یا لمس برداشته شد. این یک باب است که عناوین احکام ثانویه است.

یک باب هم این است که حاکمیت عناوین ثانویه نیست یک تکلیفی است با تکلیف دیگر تزاحم پیدا کرده است، این دوتا فرق دارد. در اول ضرر، حرج یا اضطرار به عنوان یک عنوان حاکم و با همان معنای عرفی که دارد، وقتی عارض شد آن حکم برداشته می‌شود.

اما در دومی بحث تزاحم است یعنی این تکلیف با آن تکلیف در مقام امتثال ناسازگاری دارد باید اهم و مهم را دید، ولی در آن اضطرار و ضرور بحث اهم و مهم نیست، بحث این است که عنوان اضطرار، ضرر و حرج که آمد خود شارع این را در نظر گرفته است و عنوان حاکم گذاشته است.

گاهی این دو جمع می‌شوند یعنی او اضطرار دارد، دلیل حاکم وجود دارد، از آن طرف هم اگر این دلیل حاکم نبود یک تزاحمی در کار بود و این هم اهم است و آن از دو حیث برداشته می‌شود.

کثیری از موارد اینطور است یعنی دلیل حاکم هست و اگر هم نبود تزاحم وجود داشت و بر اساس تزاحم یکی اعم است و بر دیگری مقدم می‌شود.

# بحث «و منها مقام الشهاده»

اینجا یک بحث دقیقی است که باید توجه بیشتری داشته باشید.

در این منهای چهارم عبارت ایشان این بود: و منها: مقام الشهادة تحمّلًا أو أداءً مع دعاء الضرورة، بعد هم اشاره به فروعی کردند که از علامه و شهید آمده بود که آیا برای تحمل شهادت بر زنا، یا بر رضاع یا ولادت جایز است که نگاه به عورت دیگری انداخته شود یا به ثدی انداخته بشود، در کلام علامه آمده بود؛ بله یعنی اینجا تزاحم طوری است و اهمیت تحمل شهادت طوری است که حتی اینجا را هم می‌گیرد که نگاه به عورت بکند و مرحوم سید اینجا اشکال داشتند و گفتند اینجا اینطور نیست.

یک سؤالی که اینجا وجود دارد بعد از فراغ اینکه تحمل شهادت واجب است؛ یا مطلقاً واجب است یا اینکه ذی‌حق درخواست کرد واجب است؛ در آیه دارد **﴿إِذَا مَا دُعُوا﴾**[[1]](#footnote-1) اگر ذی‌حق که می‌بیند در آینده برای احقاق نیاز به شهادت دارد، کسی را فراخواند که بیا و ببین، اینجا قدر متیقن است از جاهایی که شهادت واجب است. تحمل شهادت یعنی مشاهده واقعه، دیدن داستان برای اینکه بعد آن را در دادگاه گواهی بدهد.

# وجوب تحمل شهادت

## نظر اول

تحمل شهادت یک‌بار است کسی می‌گوید مطلقاً واجب است، می‌بیند اتفاقی می‌افتد با حق کسی و یا حق‌الله در حدود ربط دارد تحمل شهادت و رؤیت واقعه لازم است. که به اطلاق این شاید خیلی قائلی نباشد.

## نظر دوم

نظر دیگر این است که مواردی واجب است، یکی آنجا که إِذَا مَا دُعُوا بخواند شما را، از کنار خیابان رد می‌شوی بگوید اینجا از من حقی ضایع می‌شود بعد هم شاهد ندارم، خواهش می‌کنم بیا و ببین که در ماشین من را باز می‌کند. خیلی‌ها می‌گویند اینجا واجب است، اگر فراخوانده شدی به رؤیت یک واقعه که با حق کسی ارتباط دارد یا اطمیناناً یا احتمالاً گفته شده است واجب است. اینجا قائل بیشتری دارد.

## نظر سوم

در حدود الهی است در حالی که کسی مدعی نیست و کسی آن را نخوانده است ولی از حدود الهی است مثل زنا و غصب و امثال اینها که حق‌الله است آن بعضی گفته‌اند مطلقاً واجب است.

هر جا که تحمل واجب است، گاهی هم ادای شهادت، واجب است که وجوب آن قاطع‌تر است، اگر کسی مطلع است در حقوق الناس مطلقاً واجب است، حتی اگر مطلع هم شد بعضی می‌گویند واجب است برود شهادت بدهد که حق کسی ضایع نشود، در حقوق الهی و حدود، به این اطلاق نیست و محل بحث است.

بحث اینکه تحمل شهادت مطلقاً واجب است یا در صوری واجب است؟ این در باب شهادات بحث شده است، ادای شهادت هم در باب شهادت بحث شده است که کجا واجب است و کجا واجب نیست.

آنجا که واجب است به هر شکلی که در باب شهادت گفتیم، یک سؤالی وجود دارد و آن اینکه اگر تحمل واجب است، یا اداء واجب است از آن طرف با یک حکمی از احکام دیگر تصادم پیدا کرده است، حکمی از احکام دیگر با این مصادم است، تحمل شهادت مستلزم غصب مکانی است، مثلاً، اگر تعرض به حقوق این شخص را تحمل بکند، رؤیت بکند باید به زمین غصبی برود یا باید نگاه به نامحرم بکند یا تجسس بکند، جایی که تحمل شهادت مستلزم امر محرمی نیست، در همان دایره‌ای که گفتیم تحمل واجب است، اداء هم واجب است اما اگر تحمل یا اداء شهادت با یک تکلیفی از تکالیف دیگر تصادم پیدا کرد، عنایت داریم که اینجا تصادم می‌گوییم و تزاحم و تعارض نمی‌گوییم، ناسازگاری پیدا کرد این از باب تزاحم است یا غیر از این هم متصور است.

تا الان می‌گفتیم تزاحم است و واقعاً و غالباً این طور است مثل انقاذ غریق و تصرف در ارض غصبی است، می‌گوییم غریق را انقاذ کن و از آن طرف این انقاذ مستلزم این است که به زمین غصبی برود یا به نامحرم دست بزند و امثال اینها یا خود را مجروح بکند. این تزاحم است.

تحمل شهادت و اداء شهادت هم اگر با تکالیف دیگر تصادمی پیدا کرد این علی‌القاعده تزاحم است و قانون تزاحم هم تقدیم الاهم أو محتمل الاهمیه یا تساوی است و تا حالا هم می‌گفتیم اینجا یکی از مصادیق تزاحم است.

نکته دقیقی که می‌خواهیم بگوییم این است که در یک مواردی دیگر تزاحم نیست، تعارض است. گاهی آیه شریفه که **﴿وَلَا یَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا﴾**[[2]](#footnote-2) با تکالیف دیگری که تصادم پیدا می‌کند به نحو تزاحم است. همان‌طور که اشاره شد اگر بخواهد تحمل شهادت بکند باید تجسس بکند، اگر بخواهد تحمل شهادت بکند باید شنود بکند، اگر بخواهد تحمل شهادت بکند باید وارد یک زمین غصبی بشود یا مال دیگری را اتلاف بکند از این قبیل که همه اینها تزاحماتی است که وجود دارد.

نکته‌ای که اینجا وجود دارد این است که دیگر تزاحم نیست و تعارض می‌شود. در بحث ما اینطور است، اینجا که تحمل شهادت مستلزم نگاه به نامحرم است، نه نگاه مقدماتی که سر و صورت است نگاه به ثدی است برای اینکه رضاع را اثبات بکند، نگاه به زینت است، نگاه به عورت است، اینجا تزاحم است؟ اینجا تعارض است، نکته دقیق مسئله این است که اینجا تعارض است.

استدراکات بر چند موضع قبلی و تکمله‌هایی وجود دارد که یکی این است که در منهای مقام شهادت در بسیاری از موارد تزاحم بین تحمل شهادت و یک معصیت دیگر است مثل تصرف ارض غصبی، اتلاف مال غیر، اما در مواردی از نظر نه در همه جا، در نگاه به آن واقعه تزاحم نیست، تعارض است، چرا؟ برای اینکه تعارض آن است که دو خطاب آمده است روی یک موضوع، نه اینکه خطاب روی این آمده است و یک خطاب روی دیگری آمده است و حالا اینجا این حرام مقدمه یک واجب شده است. این تزاحم است که حرام مقدمه یک واجب می‌شود، انقاذ واجب است و غصب حرام است، می‌گوید چون آن طرف حرام است این مقدمه یک واجب است و حرام بود اینجا واجب می‌شود برای اینکه ذی‌المقدمه اهم است، باید انقاذ بکند، نباید غصب بکند، اتفاقاً غصب مقدمه انقاذ شد، این تزاحم این است که یک حرامی مقدمه یک واجب دیگر می‌شود و در امتثال نمی‌شود هر دو را عمل کرد، یا باید این را کنار گذاشت یا دیگری.

اما مصب و موضوع حکم دو چیز است یک حکم این است که لا تغصب، یک حکم این است که انقذ الغریق، یک حکم این است لا تجسس، یک حکم این است که انقذ الغریق، اگر انقاذ متوقف بر امثال اینها شد.

یک این است که می‌گوید انقذ الغریق و یکی این است که می‌گوید دست به نامحرم نزن. اینجا حکم روی دو عنوان آمده است و اما در مقام امتثال یکی مقدمه دیگری شده است، می‌گوییم این تزاحم در امتثال است، اما تعارض اینجا نیست، برای اینکه تعارض آنجاست که دو خطاب روی یک متعلق بیاید، بگوید اکرم العالم، لا تکرم العالم این تعارض است یا بگوید اکرم العالم، لا تکرم الفاسق، چون عالم و فاسق همه منصب بر این موضوع خارجی می‌شود با تفصیلاتی که در اصول وجود دارد. اینجا یک موضوع دو عنوان پیدا کرده است، هر دو عنوان روی یک موضوع سوار شده است.

می‌گوییم یک جایی از این قصه تزاحم نیست، تعارض است؛ کجا؟ همین مقامی که می‌خواهد نگاه به عورت بکند برای زنا، نگاه به ثدی نامحرم بکند برای رضاع، اینجا چرا احتمال دارد گفته شود تعارض است برای اینکه **﴿وَلَا یَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا﴾** و امثال این از ادله‌ای که می‌گوید تحمل شهادت لازم است. تحمل شهادت یک عنوان انتزاعی است، تحمل یعنی دیدن واقعه، حس واقعه، گاهی حس واقعه به دیدن است و گاهی به شنیدن و امثال این است، تحمل شهادت عنوان انتزاعی است یعنی ببین، آن دیدن موضوع حکم وجوب است، خود دیدن موضوع حکم وجوب است. همین دیدن را هم گفته است لا تنظر، غض عینک، یک موضوع است یک دلیل می‌گوید ببین و یک دلیل می‌گوید نبین، در دیدن اینطور است و الا در غصب زمین، برای اینکه برود ببیند، آن جا مقدمه است یا برای انقاذ، آنجا چون دو موضوع است و دو حکم است منتهی در عالم خارج یکی مقدمه دیگری شده است، نمی‌شود دوتا را با هم جمع کرد می‌گوییم تزاحم، اما اینجا روی یک موضوع دو خطاب آمده است عین اکرم العالم، لا تکرم العالم، عین اکرم العالم، لا تکرم الفاسق است که به نحو من وجه در عالم فاسق این اکرم است او می‌گوید لا تکرم.

در یک موضوع دو خطاب آمده است و تصادم پیدا کرده است، این تعارض می‌شود، اینجا می‌گوید تحمل شهادت بکن، تحمل که مفهوم انتزاعی است، روح مفهوم تحمل شهادت یعنی چه؟ یعنی برو ببین، گوش کن، اینجا همان دیدن که مصداق تحمل است را می‌گوید حرام است. این حرف جدید و دقیقی است.

بنابراین عرض ما این است که (در کلام ایشان نیست) تحمل شهادت، بخصوص در تحمل این طور است در اداء باید دقت دیگری کرد، تحمل شهادت یک واجب است این در مواردی استدام آن با تکالیف دیگر به نحو تزاحم است که کثیراً ما اینطور است که باید تحمل شهادت بکند و برای تحمل شهادت باید شنود بکند، تجسس بکند، برای تحمل شهادت باید غصب بکند، این جا دو تکلیف در دو موضوع است. ولی در خارج اینها به هم گره خورده است و این مقدمه آن است.

در غالب مثال‌ها تزاحم است ولی در نگاه تعارض است، نگاهی که به ثدی می‌کند یک خطاب می‌گوید نگاه نکن، یک خطاب می‌گوید تحمل بکن، روح تحمل بکن یعنی نگاه کن. آن تحمل شهادت انحلال پیدا می‌کند به نگاه و دیدن و شنیدن و امثال اینها و گاهی لمس. یعنی حس بکن، چون شهادت از امور حسی است، حس کن مصداقش نگاه کردن است.

فعلا می‌خواهیم بگوییم این تزاحم نیست، این می‌گوید اکر العالم، هذا عالمٌ آن می‌گوید لا تکرم الفاسق، روی همین مصادیق می‌گوید این فاسقٌ روی یک فرد دو تا اکرم و لا تکرم نمی‌تواند بیاید، تعارض می‌شود.

همین نگاه یک جاهایی تزاحم هست، مثلاً اگر بخواهد برود واقعه را نگاه بکند، در مسیر باید نگاه به نامحرم بکند، این نگاه به نامحرم مقدمه آن خطا و اشتباهی است که دیگری انجام می‌دهد، اینجا تزاحم است اما نگاه به همان موضعی که محل کلام است یعنی به دست و پای دیگری، به عورت دیگری، ثدی، برای اینکه بگوییم ولادت محقق شد یا رضاع محقق شد، تحمل یعنی برو حس کن. **﴿وَلَا یَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا﴾** یعنی لا یأب از رؤیت، از دیدن، آیه کلمه تحمل را هم ندارد، لایاب از اینکه ببیند، همین دیدن مصداق **﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾**[[3]](#footnote-3) است همین دیدن را می‌گوید حرام است. موضوع واحد مصداق حرمت و وجوب شده است نه اینکه حرامی مقدمه حرام شده باشد.

تمام تفاوت تزاحم و تعارض این است که در تزاحم موضوع حرام و واجب دوتاست، متعلق اینها دوتاست منتهی در خارج از باب وقایع خارجیه این حرام مقدمه آن واجب شده است و واجب را بدون حرام نمی‌شود انجام داد، این در تزاحم است. دو تاست منتهی لایجتمعان در امتثال به خاطر اینکه اگر بخواهد آن را انجام بدهد باید این مقدمه را انجام بدهد، بخواهد این مقدمه را انجام بدهد دیگر ذی‌المقدمه را نمی‌تواند انجام بدهد.

اما در تعارض، ملاک این است که موضوع واحد متعلق دو خطاب امر و نهی شده است یا به نحو تباین، مثل اینکه بگوید اکرم العالم، لا تکرم العالم، یا به نحو من وجه، می‌گوید اکرم العلما، لا تکرم الفساق، هر دو پخش می‌شود به همه مصادیق. در عالم فاسق هم اکرم آمد و هم لا تکرم، در یک موضوع دو خطاب آمد یا به نحو تباین یا به نحو من وجه.

اینجا هم من وجه است، یک دلیل می‌گوید تحمل کن یعنی برو حس کن آن موضوعی که موجب حقی برای کسی می‌شود این را باید حس بکنی و ببینی. این می‌گوید برو ببین برای اینکه شهادت بدهی و آن می‌گوید دیدن نامحرم حرام است، من وجه است؛ مصادیق افتراقی دارد که دیدن نامحرم که ارتباطی با این ندارد و حرام است. تحمل شهادت در اموری که مستلزم و مصداق آن نگاه حرام نیست، یک جایی دوتا مصداق پیدا می‌کند آنجا که بخواهد عورتی را نگاه بکند برای اینکه بگوید این زنا محقق شد، کالمیل فی المکحله همین نگاه، نه نگاه به مقدمات و بدن و اطراف، نگاه به همان چیزی که با آن گناه محقق می‌شود و مستوجب حد می‌شود. همان آلات، یک دلیل می‌گوید حرام است و یک دلیل می‌گوید واجب است. اگر بگوییم اینجا را می‌گیرد. که در این کلام است.

البته در اینجا یک احتمالی داده شده است که **﴿وَلَا یَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا﴾** حاکم بر آن ادله دیگر است یعنی می‌گوید تحمل بکن ولو گناه باشد اگر کسی این را بگوید موضوع واحد است منتهی یکی بر دیگری حاکم است. این بعید است که **﴿وَلَا یَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا﴾** بگوید هر حکم دیگری که هست را کنار بگذار مثل لا ضرر و لا حرج و امثال اینها. حکومت دارد و عنوان ثانوی است بعید است. برای اینکه بسیاری از موارد تحمل مستلزم حرام نیست. حکم را می‌گوید که حق کسی ضایع نشود. گاهی این با حرامی استدام پیدا می‌کند نشان می‌دهد که دلیل حاکم نیست.

تعارض به تباین یا به ذات می‌گویند آنجاست که اکرم العالم و لا تکرم العالم، روی یک موضوع واحد هم اکرام آمده است و هم لا تکرم. یک تعارض بین عمومات و اطلاق است این گفته است اکرم العالم و دیگری گفته است لا تکرم الفاسق، یا عموم؛ اکرم العلماء لا تکرم الفساق، همینجوری تعارض ندارند منتهی در یک مصداق ماده اجتماع تعارض پیدا می‌کنند.

1. [سوره بقره، آيه 282.](http://lib.eshia.ir//17001/1/48/282) [↑](#footnote-ref-1)
2. [سوره بقره، آيه 282.](http://lib.eshia.ir//17001/1/48/282) [↑](#footnote-ref-2)
3. [سوره نور، آيه 30.](http://lib.eshia.ir//17001/1/353/30) [↑](#footnote-ref-3)